

مسئله امنیت و منطق امپریالیسم

یکی از عوامل، و در واقع عامل اصلی تهاجم نظامی قوای متحده امپریالیستی به زعامت ایالات متحده آمریکا به افغانستان، ظاهراً مسئله امنیت جهانی و در رأس آن، امنیت ملی آمریکا بود.

در همان گرم‌گرم رویداد جگرخراش 11 سپتامبر در نیویارک بود که بلافاصله انگشت اتهام رهبران عرصه سیاست آمریکا، بسوی تروریست‌های اسلامی نشانه گرفته شد و اسامه بن لادن اجیر با سابقه "سیا" و قهرمان "جهاد ضد کمونیستی" شان در افغانستان، مظنون درجه اول آن وقایع قلمداد گردید؛ نقش محوری افغانستان در اینخصوص، موجودیت پایگاه‌های پرورش و قومنده اپراتیو تروریست‌های اسلامی القاعده مشخص گردید که در همسویی و در پناه رژیم مورد حمایت خود آمریکا، یعنی رژیم قرون وسطایی طالبان، قرار داشتند.

آری، مسأله تأمین امنیت ملی آمریکا و دفاع از امن، ثبات و استقرار جهانی، آن سیاست اعلام شده آمریکا بود که به بهانه اش تهاجم امپریالیستی به افغانستان و اشغال نظامی کشور پی‌ریزی و عملی گردید، که متعاقب آن، جنگ تجاوزکارانه در عراق و اشغال آنکشور با عین همان مستمسک بوقوع پیوست!

اکنون که منشاء نا امنی و عدم ثبات حد اقل در وجود همان تروریست‌های اسلامی القاعده و رژیم‌های ضد بشری طالبان و صدام حسین، بنا به تلقینات متفرعانه سردمدار قصر سفید، از "هستی" گویا ساقط گردیده و رژیم‌های دست‌نشانده و مزدور در هر دو کشور و آنهم با حضور و نظارت مستقیم خود آمریکا و متحدین امپریالیستش به صحنه آورده شده‌اند، سوالیکه کماکان ذهن هر انسان خواهان صلح و امنیت را بخود مشغول میسازد، همان مسأله امنیت است که جنگ‌های صلیبی آقای بوش برایش و به بهانه اش براه انداخته شدند؟!!

اینکه به چه تعداد انسان بی‌گناه (در افغانستان بیش از 6 هزار آنرا خود منابع مطلع غربی آمار میدهند) در هر دو کشور تا ایندم قربانی انتقام جویی و دکترین امنیت ملی آمریکا گردیده، و اینکه بالاخره چه زمانی عطش سیری‌ناپذیری این خفاشان خون‌آشام از کشتار مردم بی‌گناه و انتقام‌کشی‌های کین‌توزانه شان فرو می‌نشیند، سوالیست بدور از حیطه اهتمام تجاوزگران امریکایی و متحدین امپریالیست‌شان، زیرا امنیت ملی آمریکا و هم پیمانانش (بخوانید منافع و مطامع هژمونی طلبانه امپریالیستی) در هر گوشه جهان، مترادف است با جنگ، تجاوز، کشتار و ویرانی خانمانسوز برون از حساب توده‌های مردم در کشور‌های تحت سلطه موسوم به جهان سوم! این واقعیتی است عینی، اثباتی، و چنانچه ایمات رسالت طلبانه مذهبی پرچمدار مدنیت امریکایی را جدی بگیرید، توجیه پذیر! مگر

میتوان فرضیه ای غیر از این را بر بنیاد معادله ای آزمایش نمود که در آن نمیشود به عنوان مثال، میان ارزش جان امریکایی و جان افغانی، عراقی، فلسطینی و ... علامت تساوی را گذاشت؟!

درونمایه دکترین امنیت ملی امریکا و متحدین امپریالیستش را، همین معادله "ریاضی" میسازد! هر پرسش، اشتکاک و منطق اعتراضی ای که بخواهد این معادله را به زیر سوال کشد، بی محابا می بایست با خشونت نوع امریکایی و بقول جورج بوش، همان عدالت امریکایی (کشتر جمععی اسیران جنگی طالبان در شمال، شکنجه اسیران در گوانتانامو، راکت زنی ها و پرتاب بم های خوشه ای و دیگر عملیات پیگیرانه رامبویی...) نفي و تخطئه گردد! پس در همچو حالتی چاره چیست و چه میتوان کرد؟

برای مقابله با منطق سرکوب، بیدادگری، تعدی و زورگویی قلدرمنشانه، متأسفانه به گواهی تاریخ، راه دیگری نمی ماند، مگر اینکه نفي را با قاطعیت نفي نمود. آنجا که ستم باشد مقاومت سربلند میکند؛ این قانون عینی تکامل اجتماعی است، که با معیار های ارزشیابی راسیستی (جان امریکایی و غیر امریکایی) و دیگر تلقینات "متمدنانه" و در واقع توحش قرون وسطایی امپریالیست ها، سازگاری نداشته و نمی تواند داشته باشد. فقط با همین منطق است که بالاخره میشود در آن معادله "ریاضی" امریکایی - انگلیسی تعادل ایجاد کرد .

باری، آنچه را که امپریالیست ها می کارند، سرانجام همان درو خواهند کرد؛ مصداق گویای این حکمت دیرینه تاریخ، همان وضعیت نا هنجار امنیتی قشون های اشغالگر در هردو کشور افغانستان و عراق میباشد که گوشه هایی از آن، همه روزه در مطبوعات جهانی بگونه ای انعکاس می یابد.

معلوم است که وضعیتی را که اشغالگران و دولت های دستنشانده شان در آن گیر کرده اند، نباید با ضرورت تبلور نفي انقلابی بر زمینه رشد و پاگیری يك مقاومت آزادیبخش ملی اشتباه گرفت؛ این نیازی به توضیح ندارد. اشغالگران امپریالیست و دست نشانگان بومی شان در عراق و افغانستان همواره از نا امنی و عملیات مضاد توسط گویا همان هواداران صدام حسین و بقایای القاعده و طالبان گلایه دارند! مثلیکه آنها این قانونمندی را هنوز دریافته اند، که خشونت، خشونت می آفریند؛ حال چه با عکس العمل طرفداران صدام حسین و چه توسط تروریست های اسلامی القاعده و طالبان. هویت و کرکتر این خشونت ها و منبع نا امنی امپریالیست ها و مرتجعین مزدور شان در افغانستان و عراق هرچه باشد، منطقی را که در و رای گلایه ها و انتساب هر عمل تلافی جویانه جنگی به گروه های یاد شده قرار دارد، نباید نا دیده گرفت؛ یعنی بدینوسیله نه تنها میخواهند پیشاپیش به هر حرکت اعتراضی و هر عمل رزمی آزادیخواهانه مردمی، مهر تروریستی بزنند، بلکه با نشان دادن يك تهدید مخل امنیت دایمی، در حقیقت حضور دایمی اشغالگران و بقای دولت های ارتجاعی دستنشانده را ضروری و موجه جلوه گر سازند!!!

اما مواردی هم پیش میآید که موضوع این چنین تاکتیک اغواگرانه ضد مردمی، نا خواسته و بر پایه کارکرد تضاد های درونی عوض میشود، به نحویکه نه همان تروریست های مخل امنیت،

بلکه خود تروریست های سازمانیافته در دولت های خادم امپریالیسم مثل افغانستان و پاکستان، موضوع مورد منازعه و مشاجره میباشند، که تازه ترین نمونه هنگامه ساز يك چنین شیادی ای، در تنش آفرینی یا تنش زدایی های مرزی میان افغانستان و پاکستان تمثیل میگردد:

صحبت از تخطی های مرزی نیروهای مسلح پاکستان و ایجاد پایگاه های امنی در نواحی سرحدی در داخل خاک افغانستان می باشد که انعکاس چنین ماجراجویی ای، برق آسا فضای سیاسی حاکم بر کشور را مکرر گردانید. ابتکار مردم حومه مرزی در اعتراض و برای عقب زدن نیروهای پاکستانی، از سوپی هم خصلت حقیقی اداره دستنشانده و فاقد کارایی کابل مبنی بر وطنفروشی، خیانت و مماشات از جمله با ارتجاع پاکستان را نیز زیرکانه نشانه میگرفت، امری که کرزی بنوبه خویش دجالانه کوشید، با براه انداختن سر و صدای محض تبلیغاتی، روی آن حساب شخصی باز نماید:

کرزی در سخن پراگنی بی محتوای خود و با سو استفاده از يك مقوله تاریخی "گر ندانی غیرت افغانی ام..." خواست به مردم معترض و خشم آگین گویا حالی نماید که شاه شجاع نمی باشد، حد اقل از نظر ساحه صلاحیت و مقدار افغانیت!!! میگویند چیزی که عیان است، چه حاجت به بیان است! افزون بر آن، وی در لویه جرگه آینده در رقابت با همگنان مرتجعش، می باید وضعیت بهتری داشته باشد، که لازمه آن چنانچه مقتضی باشد، از همین اکنون نمایش مضحك گویا استقلالیت و زهر چشم نشان دادن تصنعی حتی به باداران میباشند! شاید چنین مانور هایی، اگر انصاف را رعایت نماییم، بتوانند چند روزی ذهن چند نفر انگشت شمار احساساتی را اغوا نمایند، اما آفتاب را که بدو انگشت نمیشود پنهان نمود! آقای کرزی خیال مینماید که می توان به همین سادگی در پناه گارد محافظ امریکایی و با سرنیزه قشون متجاوز و اشغالگرش، به افتخارات تاریخی توده های ستمدیده مردم دست درازی نمود!

سروده "گر ندانی غیرت افغانی ام" ، چون به میدان آمدی می دانی ام" - شوخی زودگذری که کرزی با هم قماشان پاکستانی اش نمود - قبل از همه تبلور گویای اراده مقاومت ضد استعماری توده های مردم در قبال استعمار بریتانیای کبیر می باشد، که در برگنامه خارا این تاریخ به ثبت رسیده است؛ چگونه می توان، هرچند با تکیه بر يك پشتوانه امپریالیستی، جرأت نموده، تن از قامت نشناخته و به این گنجینه رزمی و پر افتخار مبارزات آزادیخواهانه ضد استعماری توده های مردم، خیره سرانه دست درازی نمود! مردم ستمدیده کشور حد اقل طی دو نیم دهه از زندگی پرمشقتی که بر ایشان تحمیل شده است، دشمنان رنگارنگ داخلی و خارجی شان را بخوبی آزموده اند، که اینک مراقب اوضاع و منتظر فرصت می باشند؛ درد و رنج دوران مهاجرت در پاکستان، مداخلات بی پایان ارتجاع منطقه در امور کشورشان و از جمله زد و بندهای مرتجعین پاکستان با تمامی نیرو های جهادی و طالبی را فراموش نکرده اند؛ گوشه ای از این خشم، در برپایی تظاهرات چندگانه در کابل، مزار، ننگرهار... و از جمله درعکس العمل هرچند احساساتی مبتنی بر حمله به سفارت پاکستان در کابل تبارز یافت، امری که باعث شد باز هم ماسک ها دریده شده و از این طریق چهره

هاي كړيه و رسوا بيشتر برهنه گردند، و آن لحظه اي بود كه كرزې حمله هرچند احساساتي دانشجويان كابل به سفارت پاكستان را، دشمني با منافع افغانستان دانسته و از دولت مرتجع پاكستان عذرخواهي نمود!!! زهي بيشرمي اي! اضحوكه اي بدينسان پيرامون مردم و منافع كشور! البته در گيرو دار همين هياهو بود كه به زبان آقاي مهمند سفير پاكستان در كابل فاش شد، كه پيشروي عساكر پاكستاني به آنسوي مرز افغانستان و اخذ موقع در آنجا، به درخواست شخص كرزې صورت گرفته است!!!

خيمه شب بازي هاي كرزې سبب شد كه حتي موتلفين همكاسه وي، به خشم آمده و به زبان هفته نامه مجاهد، كرزې را عامل اجنبي خوانده و استعفاي وي را مطالبه نمايند! عجب درامه اي؛ دزد هم ميگويد دزد، صاحب خانه هم ميگويد دزد!

ماجرای هفته نامه مجاهد مبنی بر مصادره همان شماره و در نتیجه، خودداری کارکنانش از نشر مجدد آن، داستانی است برای خودش!

آري، امپرياليسم و ارتجاع، چنانچه در همه زمينه ها، در رابطه امنيت هم، منطق خودشان را دارند! منشاء جنگ، نا امنی و مصايبي از اين قبيل، خود موجوديت سيستم ضد بشري امپرياليسم ميباشد، كه پشتوانه محكم تروريسم و ارتجاع را ميسازد. تا زمانيكه دوقلوي امپرياليسم و ارتجاع، حاكم بر سرنوشت بشري بوده و بر زمينه اعمال ستم، اختناق، استثمار، غارت و ... هستي ميبانند، جنگ، مقاومت، نا امنی، بي ثباتي، فقر و مسكنت ... هم پديده هايي ميباشند كه بشريت صلحدوست و آزاديخواه را از آن گزيري نميباشد.

هيئت تحرير "قطب نما"

جولای 2003

